

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

### شهادت حضرت زهرا علیها السلام (۱)

روایات در باب تاریخ شهادت حضرت زهرا علیها السلام متنوع است از فاصله‌ی زمانی چهل روز بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت داریم تا هفتاد و پنج روز که اینها اقوال معتبرتری است حتی بر نود و پنج روز تأکید بیشتری شده است. گرچه اقوال دیگر را هم نمی‌شود انکار کرد. این ایام ایامی است که حضرت علیها السلام به شدت رنجور و کاهیده در بستر افتادند، دیگر امکان و رمق کار روزمره از حضرت علیها السلام گرفته شده، وقتی که این حالت رنجوری حضرت علیها السلام به گونه‌ای شد که دیگر همه یقین کردند که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در این دنیا توقف زیادی نخواهند داشت همان دو موجود پلیدی که مسبب این جنایت بزرگ بودند احساس کردند لگه‌ی ننگ بسیار عظیمی برای همه‌ی تاریخ دارد بر دامنشان می‌نشیند. پیامبری صلی الله علیه و آله که این قدر به آن مردم خدمت کرد آنها را از یک زندگی نیمه وحشی و از خواری و خفت نجات داد، آنها را از گمراهی شرک به هدایت توحید رهنمون شد، آنها را از ظلمت جهالت و جاهلیت به نور اسلام راهبر شد، پیامبری صلی الله علیه و آله که با آن همه خون جگرهایی که خورد این مردم را عزیز دنیای خودشان کرد و در جهان ملت عزیز و مقتدری شدند، این پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از بیست و سه سال رنج و زحمت و تلاش برای هدایت این مردم به فرمان قرآن به مردم اعلام کرد که برای این همه زحماتم هیچ پاداش و اجری جز محبت نزدیکانم انتظار ندارم، حالا نزدیک‌ترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی دخترشان علیها السلام در اثر جنایت عظیمی که این دو نفر آفریدند هر روز به مرگ نزدیک‌تر می‌شدند، ابابکر و عمر لعنة الله علیهما دیدند که لگه‌ی ننگ بزرگی دارد به دامان اینها می‌نشیند و در نتیجه به این فکر افتادند که این مسئله را به گونه‌ای رفع و رجوع کنند.

من گزارش مسئله را از یکی از کتاب‌های اهل سنت می‌خوانم، کتابی است به نام «الامامة و السیاسة» به نام «تاریخ الخلفاء» هم معروف است که متعلق به یکی از علمای بزرگ اهل سنت است که در قرن سیزدهم می‌زیسته (۲۷۶-۲۱۳ هـ-). (ق) به نام ابی محمد عبدالله بن مسلم، ابن قتیبه دینوری. او در کتابش اشاره‌ای به روزهای آخر عمر حضرت فاطمه علیها السلام می‌کند. جلد اول صفحه ۲۰: فقال عمر لأبی بکر إنطلق بنا إلی فاطمه علیها السلام فإننا قد أغضبناها؛ عمر به ابوبکر گفت: بیاد به نزد فاطمه علیها السلام برویم، به درستی که ما او را به خشم آوردیم، فانطلقا جمیعا؛ دوتایی به سمت منزل فاطمه علیها السلام آمدیم، فاستأذنا علی فاطمه علیها السلام؛ اذن خواستیم که بر فاطمه علیها السلام وارد شویم، فلم تأذن لهما؛ حضرت علیها السلام اجازه ندادند، فأتیا علیاً علیها السلام. فکلما؛ آن دو نزد حضرت علی علیها السلام آمدند و با او سخن گفتند که از همسرشان اجازه‌ی عیادت بگیرند. (این خیلی سنگین است، کسانی که همسر علی علیها السلام را به این روز انداختند که دارد از دنیا می‌رود، کسانی که فرزند ایشان محسن علیها السلام را در رحم مادرش به

شهادت رساندند، کسانی که خانه‌ی علی علیه السلام را به آتش کشیدند، کسانی که ریسمان بر دستان علی علیه السلام بستند و ایشان را کشان کشان به سمت مسجد بردند، کسانی که وقتی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به دفاع از امام عصر خودش برخاست و آمد و شال کمر امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و فرمودند: به خدا نمی‌گذارم علی علیه السلام را بیرید، خب نیروی ولایتی حسابش از نیروی خلقی جداست، آن عده هرچه می‌کشیدند دیدند علی علیه السلام را نمی‌توانند به سمت مسجد ببرند، اینجا بود که آن پلید به آن دو مزدور کثیف لعنة الله علیهم اجمعین دستور داد که یکی با غلاف شمشیر و دیگری با تازیانه به هر قیمتی شده دست فاطمه علیه السلام را از کمر علی علیه السلام جدا کنند که امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند! آنچه سبب شهادت جدّه‌ی ما شد همان ضربات قنذ لعنة الله علیه بود که با غلاف شمشیر به مادر ما زد. همان کسانی که علی علیه السلام را به مسجد بردند، شمشیر بالای گردن ایشان گرفتند (عین جملاتی است که در همین کتاب آمده است) گفتند: یا ابوبکر لعنة الله علیه بیعت می‌کنی یا همین جا - کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله - گردنت را می‌زنم، حالا همین آدم‌ها وقاحت را ببینید که تا به کجاست؟! آمده‌اند از علی علیه السلام بخواهند که واسطه و شفیعشان شود که نزد همسرشان که او را به آن روز انداخته‌اند بروند و اجازه‌ی ملاقات بگیرند و بزرگی و کرامت علی علیه السلام اسد الله الغالب را ببینید که حقی دست رد بر سینه‌ی این خبیث‌ها هم نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نزد همسرشان آمدند و گفتند: اینها یک چنین درخواستی از تو دارند. حضرت فاطمه‌ی زهرا علیه السلام در ابتدا فرمودند: نه! من با اینها کاری ندارم، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: حالا اگر بپذیرید... حضرت زهرا علیه السلام فرمودند: البیت بیتک؛ خانه، خانه‌ی توست، و الحرّة امتک؛ و این زن کنیز توست، فادخلهما علیها؛ امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را بر فاطمه علیه السلام وارد کرد، فلما قعدوا عندها حولا وجهها الی حائل؛ وقتی آن دو در کنار بستر فاطمه علیه السلام نشستند فاطمه علیه السلام از آن دو روی برگرداندند و رویشان را به سمت دیوار کردند، فسلمّا علیها فلم تردّها علیه السلام؛ آن دو سلام کردند اما حضرت علیه السلام پاسخ سلام آنها را ندادند، (چرا که سلام یعنی صلح، یعنی صفا یعنی دوستی، فاطمه علیه السلام بعد از آن جنایت چه دوستی‌ای با آن دو دارد؟) فتکلم ابوبکر: فقال: یا حبیبة رسول الله صلی الله علیه و آله! و الله إنّ قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله أحبّ الیّ من قرابتی و إنّک لأحبّ الیّ من عائشة ابنتی و لوددت یوم مات ابوک ائی مت لا ابقی بعده افرانی اعرفک و اعرف فضلک و شرفک و أنّه حقّک و میراثک من رسول الله صلی الله علیه و آله إلا ائی سمعت أباک رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: لا نورث ما ترکنا فهو صدقة؛ ابوبکر شروع به صحبت کرد، گفت: ای حبیبه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدا سوگند! خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله از خویشاوندی نزد خودم دوست داشتنی‌تر است و هرآینه تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست می‌دارم و آرزو داشتم آن روزی که پدر تو از دنیا رفت من هم می‌مردم و بعد از او باقی نمی‌ماندم. آیا می‌بینی در شرایطی که من تو را می‌شناسم و به فضل و شرف تو معترفم باز هم گمان می‌کنی که عمداً حقّ تو و میراث تو را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریغ داشتم جز این نبود که من از پدرت شنیدم که فرمودند: ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما به ارث برسد صدقه است (این روشن است که اشاره به ماجرای فدک دارد، اینجا ابابکر دوباره همان حدیث جعلی را تکرار کرد چون حضرت علیه السلام پاسخ ابوبکر را در مورد این حدیث به طور مفصل در مناظره‌ی در مسجد داده بودند در این رابطه دیگر چیزی نفرمودند، اما

رویشان را به سمت ابابکر و عمر برگرداندند) فقالت: أرأيتكما إن حدثكما عن حديث من رسول الله ﷺ تعرفانه و تفعلان به؟ حضرت فاطمه عليها السلام فرمودند: می‌خواهید حدیثی برای شما از رسول خدا ﷺ نقل کنم که این حدیث را بشناسید و به آن عمل کنید؟ قالوا: نعم؛ گفتند: بله. قالت: نشطكما الله ألم تسمعا رسول الله ﷺ يقول رضا فاطمه عليها السلام من رضای و سخط فاطمه عليها السلام من سخط فمن أحب فاطمه عليها السلام ابنتی فقد أحببتی و من أرضا فاطمه عليها السلام فقد أرضانی و من أسخط فاطمه عليها السلام فقد أسخطنی؛ شما را به خدا سوگند می‌دهم که خود شما از رسول خدا ﷺ نشنیدید که می‌فرمودند: رضایت فاطمه عليها السلام از رضایت من است و خشم او از خشم من پس هرکس او را دوست بدارد هرآینه مرا دوست داشته و هر کس فاطمه عليها السلام را راضی کند مرا راضی کرده و هر که فاطمه عليها السلام را به خشم آورد مرا به خشم آورده است. قالوا: نعم، سمعناه من رسول الله ﷺ، گفتند: بله، از رسول خدا ﷺ شنیدیم. قالت: فإني أشهد الله و ملائكته أنكما أسخطتاني و ما أرضيتاني و لئن لقيت نبي ﷺ لأسكوتكما اليه؛ پس بدانید! من خدای متعال و ملائکه‌ی الهی را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا مراعات نکردید و اگر بمیرم و به ملاقات پدرم نائل شوم از شما دو نفر نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌کنم. (بعد هم به ابوبکر فرمودند:) و الله لادعون الله عليك في كل صلوه أصليها؛ ای ابوبکر! به خدا سوگند در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم.

یکی از روزهای پایانی عمر فاطمه‌ی زهرا عليها السلام ایشان فرمودند: من دلم برای اذان بلال تنگ شده و دوست می‌دارم که صدای اذان بلال را یک بار دیگر بشنوم.

۲- صفحه ۱۵۷: لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ اُمْتَنَعَ بِلَالٌ مِّنَ الْأَذَانِ: وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفتند بلال از گفتن اذان امتناع کرد. قَالَ لَا أُوذُنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: گفت: نه، من بعد از رسول خدا ﷺ اذان نخواهم گفت. وَ إِنِّ فَاطِمَةَ قَالَتْ ذَاتَ يَوْمٍ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ صَوْتِ مُؤَذِّنِ أَبِي بِالْأَذَانِ: روزی فاطمه‌ی زهرا عليها السلام فرمودند: من دوست دارم که صدای مؤذن پدرم ﷺ را به اذان بشنوم. فَبَلَغَ ذَلِكَ بِلَالًا: خبر این سخن به بلال رسید، فَأَخَذَ فِي الْأَذَانِ: بلال شروع به اذان گفتن کرد، فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ: وقتی بلال گفت: الله اكبر الله اكبر، ذَكَرَتْ أَبَاهَا وَ أَيَّامَهُ فَلَمْ تَمَّاكُ مِنَ الْبُكَاءِ: فاطمه عليها السلام به یاد پدر و روزگار حیات ظاهری ایشان افتاد و نتوانستند گریه‌ی خودشان را کنترل کنند و به شدت گریستند. فَلَمَّا بَلَغَ إِلَيَّ قَوْلَهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهِقَتْ فَاطِمَةُ وَ سَقَطَتْ لِرُجْوِهَا وَ غُشِيَ عَلَيْهَا: وقتی که بلال به شهادت رسالت رسول خدا ﷺ رسید، فاطمه عليها السلام از ته جگر ناله‌ای کشید و با صورت بر زمین افتادند و بیهوش شدند، فَقَالَ النَّاسُ لِبِلَالٍ لِبِلَالٍ أُمْسِكْ يَا بِلَالُ فَقَدْ فَارَقَتْ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مردم گفتند: ای بلال! به خدا دختر رسول خدا ﷺ از دنیا رفت. وَ ظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ: و گمان کردند فاطمه عليها السلام از دنیا رفت، فَقَطَعَ أَدَانَهُ وَ لَمْ يَتِمَّهُ فَأَفَاقَتْ فَاطِمَةُ وَ سَأَلَتْهُ أَنْ يَتِمَّ الْأَذَانَ: وقتی که فاطمه عليها السلام به هوش آمد به بلال گفت: اذان را تمام کن. فَلَمْ يَفْعَلْ: اما بلال این کار را انجام نداد، وَقَالَ لَهَا يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْكَ مِمَّا تُنْزِلِينَهُ بِنَفْسِكَ إِذَا سَمِعْتَ

صَوْتِي بِالْأَذَانِ: بلال عرض کرد: ای سرور زنان عالم هستی! من می‌ترسم بر جان تو از آنچه که بر جان خودت می‌آوری از شنیدن صدای اذان. فَأَعْتَهُ عَنْ ذَلِكَ: حضرت علیه السلام هم پذیرفتند.

۳- امام مجتبی علیه السلام فرمودند: مادر ما، یک بار ما را جمع کردند و فرمودند: من دعا می‌کنم شما آمین بگوئید بعد به خدای متعال عرضه داشتند: اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً: خدایا مرگ مرا هر چه زودتر برسان!

۴- وَقِيلَ قَالَتْ فَاطِمَةُ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ حِينَ تَوَضَّأَتْ وَضُوءَهَا لِلصَّلَاةِ هَاتِي طَيْبِي الَّذِي أَتَطَيَّبُ بِهِ وَهَاتِي ثِيَابِي الَّتِي أَصَلِّي فِيهَا: (همان روز شهادت حضرت زهرا علیه السلام است. احتمالاً این واقعه یا بعد از نماز عصر است یا بعد از نماز مغرب یعنی بین نماز عصر و مغرب، دوگونه روایت داریم) حضرت علیه السلام به اسماء بنت عمیس وقتی که وضو گرفتند گفتند: برو عطر مرا که موقع نماز، خودم را معطر می‌کنم بیاور تا خودم را معطر کنم و آن لباس که من با آن نماز می‌خوانم را هم بیاور، فتَوَضَّأَتْ ثُمَّ وَضَعَتْ رَأْسَهَا: بعد حضرت زهرا علیه السلام وضو گرفتند و سر خود را بر زمین نهادند، فَقَالَتْ لَهَا اجْلِسِي عِنْدَ رَأْسِي فَإِذَا جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَقِيمِي فَإِنْ قُمْتُ وَإِلَّا فَأَرْسِلِي إِلَيَّ عَلِيٌّ: بعد حضرت علیه السلام فرمودند: (ای اسماء!) نزد سرم بنشین و هنگامی که وقت اذان شد مرا برای نماز صدا بزن اگر برخاستم که برخاستم اما اگر دیدی که برخاستم دنبال علی علیه السلام بفرست، فَلَمَّا جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ قَالَتْ الصَّلَاةُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ: هنگامی که وقت اذان شد اسماء گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت اذان شده است. فَإِذَا هِيَ قَدْ قَبِضَتْ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَقَالَتْ لَهُ قَدْ قَبِضْتُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ: اما فاطمه علیه السلام پاسخ ندادند معلوم شد که از دنیا رفته‌اند، اسماء به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. قَالَ عَلِيٌّ مَتَى؟ فرمودند: کی؟ قَالَتْ حِينَ أُرْسِلْتُ إِلَيْكَ: آن زمانی که به دنبال شما فرستادیم. قَالَ فَأَمَرَ أَسْمَاءَ فَعَسَلَتْهَا وَ أَمَرَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ يَدْخِلَانِ الْمَاءَ وَ دَفَنَهَا لَيْلًا وَ سَوَى قَبْرَهَا فَعَوَّتَبَ عَلِيٌّ ذَلِكَ فَقَالَ بِذَلِكَ أَمَرْتَنِي: <sup>۲</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام به اسماء امر کردند که آب به داخل بیاورند و شبانه فاطمه علیه السلام را دفن کردند و قبر او را با زمین هم سطح کرد (تا کسی از محل دفن باخبر نشود) بعد او را مورد عتاب قرار دادند که چنین کاری را کردی، علی علیه السلام فرمودند: خود فاطمه علیه السلام این‌گونه دستور داده‌اند.

۵- وَ رُوِيَ أَنَّهَا بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً: روایت شده که فاطمه علیه السلام بعد از پدرشان چهل روز زنده بودند، وَ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَى النَّبِيَّ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ بِكَافُورٍ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَسَمَهُ أَثْلَاثًا ثُلثًا لِنَفْسِهِ وَ ثُلثًا لِعَلِيٍّ وَ ثُلثًا لِي وَ كَانَ أَرْبَعِينَ دَرْهَمًا: هنگامی که زمان وفات فاطمه علیه السلام رسید به اسماء فرمود: جبرئیل علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله کافوری از

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵.

بهشت آورد و ایشان آن را به سه قسمت تقسیم کردند ثلثی را برای خودشان ثلثی را برای علی علیه السلام. و ثلثی را برای من گذاشتند و معادل چهل درهم بود. فَقَالَتْ يَا أَسْمَاءُ أَتَيْتَنِي بِبِقِيَّةِ حَنُوطِ وَالِدِي مِنْ مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا فَضَعِيهِ عِنْدَ رَأْسِي فَوَضَعْتُهُ: حضرت علیها السلام به اسماء فرمودند: بقیه‌ی حنوط پدرم را از جایی که می‌گویم بیاور و او را کنار سر من بگذار، او هم گذاشت. ثُمَّ تَسَجَّتْ بِثَوْبِهَا: بعد حضرت علیها السلام خوابیدند (دراز کشیدند) و پارچه‌ای را بر سر خود کشیدند. وَقَالَتْ أَنْتَظِرِينَ هُنَيْهَةً وَ اذْعِينِي فَإِنْ أُجِبْتُكِ وَ إِلَّا فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قَدِمْتُ عَلَى أَبِي: و فرمودند: ای اسماء! دقایقی را صبر کن بعد مرا صدا بزنی اگر جوابت را دادم زنده‌ام وگرنه بدان که من از دنیا رفته‌ام و به محضر پدرم وارد شدم. فَانْتَظَرْتَهَا هُنَيْهَةً ثُمَّ نَادَتْهَا فَلَمْ تُجِبْهَا: اسماء اندکی درنگ کرد بعد فاطمه علیها السلام را صدا زد اما ایشان جواب ندادند، فَنَادَتْ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى: ای دختر محمد مصطفی! يَا بِنْتَ أَكْرَمٍ مَنْ حَمَلْتَهُ النِّسَاءُ: ای دختر شریف‌ترین کسی که زنان او را باردار شدند، يَا بِنْتَ خَيْرٍ مَنْ وَطِئَ الْأَحْصَاءُ: ای دختر بهترین کسی که گام بر شن‌زارها نهاد، يَا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: ای دختر کسی که به اندازه‌ی دو قوس کمان به پروردگارش نزدیک شد یا نزدیکتر از آن! قَالَ فَلَمْ تُجِبْهَا: اما فاطمه علیها السلام جواب ندادند. فَكَشَفَتِ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهَا فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا: اسماء پارچه را از روی صورت فاطمه علیها السلام کنار زد اما ایشان از دنیا رفته بودند. فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا تَقْبُلُهَا: اسماء خودش را بر روی پیکر فاطمه علیها السلام انداخت و او را بوسید. وَ هِيَ تَقُولُ فَاطِمَةُ إِذَا قَدِمْتُ عَلَى أَبِيكَ رَسُولَ اللَّهِ فَأَقْرَبِيهِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسِ السَّلَامِ: و به فاطمه علیها السلام می‌گفت: هنگامی که بر پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدی سلام مرا هم به ایشان برسان. فَبَيْنَمَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام: در این بین حسنین علیهما السلام وارد شدند، فَقَالَا يَا أَسْمَاءُ مَا يُنِيمُ أُمَّتَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ: حسنین علیهما السلام گفتند: در این ساعت سابقه نداشت مادر ما بخوابد! قَالَتْ يَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ أُمَّكُمَا نَائِمَةً قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا: گفت: ای دو پسر رسول خدا مادر شما نخوابیده، مادر شما از دنیا رفته است. فَوَقَعَ عَلَيْهَا الْحَسَنُ يُقْبَلُهَا مَرَّةً وَ يَقُولُ يَا أُمَّاهُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ تَفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي: امام حسن علیه السلام خودشان را بر روی پیکر فاطمه علیها السلام انداختند و شروع کردند به بوسه زدن بر پیکر ایشان و می‌گفتند: ای مادرم! قبل از آنکه جانم از پیکرم مفارقت کند با من صحبت کن. قَالَتْ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ يُقْبَلُ رِجْلَهَا وَ يَقُولُ يَا أُمَّاهُ أَنَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ يَتَّصِدَعَ قَلْبِي فَأَمُوتَ: حسین علیه السلام جلو آمد، شروع کرد کف پای مادر را بوسه زدن و می‌گفتند: ای مادر! من پسر تو حسینم، قبل از آنکه قلب من از غصه بترکد با من سخن بگو. قَالَتْ لَهُمَا أَسْمَاءُ يَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ انْطَلِقَا إِلَيَّ أَيْبِكُمَا عَلَيَّ فَأَخْبِرَاهُ بِمَوْتِ أُمَّكُمَا: اسماء گفت: به نزد پدرتان علی علیه السلام بروید و به او خبر دهید مادرتان از دنیا رفت، فَخَرَجَا حَتَّى إِذَا كَانَا قُرْبَ الْمَسْجِدِ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا بِالْبُكَاءِ: حسنین علیهما السلام از مسجد خارج شدند تا به نزدیکی‌های مسجد که رسیدند صدایشان به گریه بلند شد، فَابْتَدَرَهُمَا جَمِيعُ الصَّحَابَةِ: همه‌ی صحابه (که در مسجد بودند) جلو دویدند، فَقَالُوا مَا يُبْكِيكُمَا يَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ لَا أَبْكَى اللَّهُ أَعْيُنَكُمْ لَعَلَّكُمْ نَظَرْتُمَا إِلَيَّ مَوْفِقِ جَدُّكُمَا فَبَكَيْتُمَا شَوْقًا إِلَيْهِ: ای دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدگان شما را هیچ کس گران نبیند، شاید نگاه شما به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جای جدتان افتاد و در فراق و شوق دیدار ایشان می‌گریید. فَقَالَا لَا أَوْ لَيْسَ قَدْ مَاتَتْ أُمَّتَا فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا: حسنین علیهما السلام گفتند: نه، مادرمان

فاطمه علیها السلام از دنیا رفته‌اند. قَالَ فَوَقَعَ عَلِيُّ عَلِيٌّ وَجْهَهُ: علی علیه السلام با صورت بر زمین افتادند (و بیهوش شدند)، يَقُولُ بِمَنْ الْعَزَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كُنْتُ بِكَ أَتَعَزَى فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكَ: علی علیه السلام می‌گفت: تا تو بودی غم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را با وجود تو بر خودم تسکین می‌دادم حالا که تو رفتی چگونه خودم را تسکین دهم. ثُمَّ قَالَ:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ  
وَ كُلِّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ

برای اجتماع دو دوست یک روز جدایی‌ای هست، و آن مدتی که قبل از فراق است مدّت کوتاهی است،

وَ إِنِ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ  
دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ<sup>۱</sup>

اینکه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله امروز من فاطمه علیها السلام را هم از دست داده‌ام، دلیل بر این است که دوستان انسان همیشه برای او باقی نمی‌مانند.

(ادامه‌ی روایت اول) قَدْ صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَاةَ الظُّهْرِ وَ أَقْبَلَ يُرِيدُ الْمَنْزِلَ إِذَا اسْتَقْبَلَتْهُ الْجَوَارِي بِأَكْبَاتٍ حَزِينَاتٍ:

امیرالمؤمنین علیه السلام نماز ظهر را در مسجد خواندند و رو به منزل آوردند، در این هنگام، زنان همسایه‌ی حضرت علیها السلام در حالی که گریه می‌کردند و محزون بودند به استقبال ایشان آمدند، فَقَالَ لَهُنَّ مَا الْخَبْرُ وَ مَا لِي أَرَاكُنَّ مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَ الصُّوَرِ: حضرت علیه السلام فرمودند: چه خبر شده؟ چرا چهره‌ها و قیافه‌تان دگرگون است؟ فَقُلْنَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَدْرِكُ ابْنَةَ عَمِّكَ الزَّهْرَاءَ وَ مَا نَظْنُكَ تُدْرِكُهَا: عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین! دختر پسرعموی خودت فاطمه زهرا علیها السلام را دریاب که گمان نمی‌کنیم دیگر او را زنده ببینی.

لَمَّا تُوَفِّيَتْ شَقَّتْ أَسْمَاءُ جَيْبَهَا وَ خَرَجَتْ فَتَلَقَّاهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ: وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفتند اسماء گریبان خود را

درید و از خانه خارج شد و حسنین علیهما السلام را دید، فَقَالَا أَيْنَ أُمَّنَا: گفتند: مادر ما کجاست؟ فَسَكَتَتْ: اسماء ساکت شد. فَدَخَلَا الْبَيْتَ فَإِذَا هِيَ مُمْتَدَّةٌ: حسنین علیهما السلام وارد خانه شدند دیدند مادر (زیر پارچه‌ای) خوابیده‌اند، فَحَرَكَهَا الْحُسَيْنُ فَإِذَا هِيَ مَيِّتَةٌ: حسین علیه السلام پیکر مادر را تکان دادند اما دیدند مادر از دنیا رفته است، فَقَالَ يَا أَخَاهُ آجَرَكَ اللَّهُ فِي الْوَالِدَةِ: فرمودند: ای برادر! اجر تو را در مصیبت از دست دادن مادر خدا عنایت کند، وَ خَرَجَا يُنَادِيَانِ يَا مُحَمَّدَاهُ يَا أَحْمَدَاهُ الْيَوْمَ جَدُّ لَنَا مَوْتُكَ إِذْ مَاتَتْ أُمَّنَا: حسنین علیهما السلام از خانه خارج شدند و با صدای بلند ندا می‌دادند: ای پیامبر خدا! امروز مرگ تو یک بار دیگر برای ما تجدید شد، ثُمَّ أَخْبَرَا عَلِيًّا وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ: بعد علی علیه السلام خبر دادند در حالی که ایشان در مسجد بودند، فَغَشِيَ عَلَيْهِ: حضرت علیه السلام بیهوش شدند، حَتَّى رُشَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ ثُمَّ أَفَاقَ فَحَمَلَهُمَا: تا اینکه آب آوردند و بر صورت علی علیه السلام پاشیدند و ایشان به هوش آمدند و بعد حسنین علیهما السلام، علی علیه السلام را بردند، حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْتَ فَاطِمَةَ: تا اینکه وارد اتاق فاطمه علیها السلام شدند، وَ عِنْدَ رَأْسِهَا أَسْمَاءُ تَبْكِي وَ تَقُولُ وَآيَتَامَى مُحَمَّدٍ كُنَّا نَتَعَزَّى بِفَاطِمَةَ بَعْدَ مَوْتِ جَدِّكُمَا فَبِمَنْ نَتَعَزَّى بَعْدَهَا: اسماء نزد سر حضرت

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۶.

زهرا علیها السلام نشسته و می‌گریست و می‌گفت: ای دو یتیم رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت جدتان ما با وجود فاطمه علیها السلام به خودمان تسلیت می‌دادیم بعد از او چگونه خودمان را تسلیت بدهیم؟ فَكَشَفَ عَلَيَّ عَنْ وَجْهِهَا: علی علیها السلام پارچه را از روی صورت فاطمه علیها السلام کنار زدند، فَإِذَا بِرُقْعَةٍ عِنْدَ رَأْسِهَا فَظَنَرَفِيهَا: نوشته‌ای کنار سر حضرت زهرا علیها السلام بود، نوشته را برداشتند، وصیت این بود:

فَإِذَا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ أَوْصَتْ: این وصیتی است که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌کند، وَ هِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ: او شهادت می‌دهد که خدایی جز الله نیست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی خداست و بهشت و دوزخ حق است و قیامت آمدنی است و تردیدی در آن نیست و خدای متعال همه‌ی مردگان را از قبور برخواهد انگیخت. يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوْجَتِي اللَّهُ مِنْكَ لَا كُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: ای علی! من فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله هستم، خدای متعال مرا به همسری تو درآورد تا در دنیا و آخرت متعلق به تو باشم، أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي: تو از دیگران به من نزدیک‌تر و سزاوارتر هستی، حَطَّنِي وَ غَسَّلْنِي وَ كَفَّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَلَّى عَلَيَّ وَ ادْفَنَنِي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعَلِّمُ أَحَدًا: مرا شبانه حنوط کن و غسل و کفن کن و شبانه بر پیکرم نماز بگذار و شبانه دفنم کن و نگذار احدی از محل دفن من باخبر شود، وَ اسْتَوْدِعْكَ اللَّهُ وَ أَقْرَأْ عَلَيَّ وَئِدَى السَّلَامِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: ۱ تو را به خدا می‌سپارم و بر همه‌ی فرزندانم تا روز قیامت سلام می‌کنم.

و در روایت دیگری (همان روایت قبل): فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُسْرِعًا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهَا: امیرالمؤمنین علیه السلام خودشان را با سرعت به منزل رساندند، وَإِذَا بِهَا مُلْقَاءَ عَلِيٍّ فَرَّاشِيهَا: حضرت علیه السلام می‌بیند که فاطمه علیها السلام در بستر افتادند، وَ هُوَ مِنْ قِبَاطِيٍّ مِصْرَ: و بستر او هم پارچه‌ی کتان سفید رنگی بود که از سرزمین مصر می‌آوردند، وَ هِيَ تَقْبِضُ يَمِينًا وَ تَمُدُّ شِمَالًا: ایشان یک بار به سمت راست خودشان را جمع می‌کردند، یک بار به سمت چپ، فَأَلْقَى الرَّدَاءَ عَنْ عَاتِقِهِ وَ الْعِمَامَةَ عَنْ رَأْسِهِ: حضرت علی علیه السلام عبا را از روی پشتش به سویی انداختند عمامه را از سر برداشتند و به کناری پرت کردند، وَ حَلَّ أَرْزَارَهُ: و دکمه‌های جامه‌های خود را گشودند، وَ أَقْبَلَ حَتَّى أَخَذَ رَأْسَهَا وَ تَرَكَهُ فِي حَجْرِهِ: و پیش آمدند و سر فاطمه علیها السلام را در دست گرفتند و او را در دامان خود گذاشتند، وَ نَادَاهَا يَا زَهْرَاءُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ: ایشان را صدا زدند یا زهرا! ولی پاسخی نشنیدند، فَنَادَاهَا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى فَلَمْ تُكَلِّمْهُ: ایشان را صدا زدند، ای دختر محمد مصطفی! اما ایشان جواب ندادند، فَنَادَاهَا يَا بِنْتَ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاةَ فِي طَرْفِ رِدَائِهِ وَ بَدَّلَهَا عَلَيَّ الْفُقَرَاءَ: ای دختر کسی که زکات و صدقات را در گوشه‌ی جامه‌ی خودش می‌گرفت و بر فقرا بدل و

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴.

بخشش می‌کرد، فَلَمْ تُكَلِّمُهُ: جواب ندادند، فَنَادَاهَا يَا ابْنَةَ مَنْ صَلَّى بِالْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ مَنِّي مَنِّي: ای دختر کسی که در معراج با ملائکه دو به دو نماز گزارد، فَلَمْ تُكَلِّمُهُ: جواب ندادند. فَنَادَاهَا يَا فَاطِمَةَ كَلِّمِينِي فَأَنَا ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: پس ندا دادند: ای فاطمه با من سخن بگو! من پسر عموی تو علی بن ابی طالب هستم. قَالَ فَفَتَحَتْ عَيْنَيْهَا فِي وَجْهِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَبَكَى: (اینجا بود که دوباره روح به پیکر فاطمه علیها السلام بازگشت.) چشم‌هایشان را بر روی علی بن ابی طالب علیه السلام گشودند، یک نگاه به ایشان انداختند و حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام هر دو گریستند. وَقَالَ مَا الَّذِي تَجِدِينَهُ فَأَنَا ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: ای فاطمه این چه حالی است؟ من پسر عموی تو علی بن ابی طالب هستم. چرا پاسخ مرا نمی‌دهی؟ فَقَالَتْ يَا ابْنَ الْعَمِّ إِنِّي أَجِدُ الْمَوْتَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ: فاطمه علیها السلام فرمودند: ای پسرعمو! من از دنیا رفته بودم و مرگی را که چاره‌ای از او نیست را یافته بودم، وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ بَعْدِي لَا تَصْبِرُ عَلَيَّ قِلَّةَ التَّزْوِيجِ: من می‌دانم که بدون همسر نمی‌توانی زندگی کنی، فَإِنْ أَنْتَ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً اجْعَلْ لَهَا يَوْمًا وَ لَيْلَةً وَ اجْعَلْ لِأَوْلَادِي يَوْمًا وَ لَيْلَةً: اگر همسری اختیار کردی، یک شبانه روز را برای همسرت و یک شبانه روز را هم برای فرزندانم اختصاص بده، يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ لَا تَصْحُ فِي وَجُوهِمَا فَيُصْبِحَانِ يَتِيمَيْنِ غَرِيبَيْنِ مُنْكَسِرَيْنِ: ای ابوالحسن! نکند در روی آنها بایستی و با آنها تندی کنی، می‌بینی این بچه‌های من یتیم و غریب و درهم شکسته‌اند، فَإِنَّهُمَا بِالْأُمْسِ فَقَدَا جَدَّهُمَا وَ الْيَوْمَ يَقْدَانِ أُمَّهُمَا: اینها دیروز جدّ خودشان را از دست داده‌اند، و امروز مادرشان را از دست می‌دهند، فَالْوَيْلُ لَأُمَّةٍ تَقْتُلُهُمَا وَ تَبْغِضُهُمَا: وای بر آن امتی که این دو پسر را شهید خواهند کرد و بر آنها غضب خواهد کرد، (اینجا فاطمه زهرا علیها السلام دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه‌ای بغض کرده‌اند که خطر این وجود دارد که علی علیه السلام زودتر از فاطمه علیها السلام از دنیا برود این بود که مخصوصاً کاری کردند که ایشان گریه کنند تا از معرض این خطر بزرگ نجات پیدا کنند)

ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ:

ابْكِينِي إِنْ بَكَيتَ يَا خَيْرَ هَادٍ      وَ اسْبِلِ الدَّمْعَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

اگر می‌گریی ای بهترین گریه‌کنندگان بر من گریه کن و سیل اشکت را از دیدگان جاری کن که امروز، روز فراق من و

توست.

يَا قَرِينَ الْبُتُولِ أَوْصِيكَ بِالنَّسْلِ      فَقَدْ أَصْبَحَا حَلِيفَ اشْتِيَاقِ

ای دوست و همراه بتول! تو را به فرزندانم توصیه می‌کنم که اینها دو دوستی هستند که در اشتیاق مادرشان باقی

می‌مانند و این اشتیاق پاسخ‌گفتنی نیست.

ابْكِينِي وَ ابْكِ لِلْيَتَامَى وَ لَا      تَنْسَ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِّ الْعِرَاقِ

بر من و یتیمانم گریه کن و حسین علیه السلام را که در سرزمین تفتیده‌ی عراق شهید می‌شود.

فَارْقُوا فَأَصْبِحُوا يَتَامَى حَيَارَى      يَحْلِفُ اللَّهُ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ



(ترجمه نشده)